

به قلم الهه افتخار

25-03-2013

## مردم افغانستان به سر در گریبان خود کردن ضرورت دارند!

پیش از همه به دوستان عزیز و قدر دائم نوروز و سال نو و بهاران زیبا را تبریک عرض می نمایم .

بشر با پیشینه اختلافات فرهنگی در مسیر تاریخش مواجه بوده است تا آنجا که اکنون اکثریت مطلق مردم توانایی تصور نمودن (وحدت فرهنگی) نی که توانایی تصور کردن تحمل اختلافات فرهنگی و به خاطر این اختلافات ن جنگیدن با همدیگر را ندارند. در نتیجه همین است که بسیاری از انسان ها در دوره زندگی 50 - 60 یا 100 ساله به پختگی کامل نمی‌رسند، جایی که خود را انسان و همه نوع خود را مثل خود انسان برابر به حساب آورند و به همین علت اکثریت عظیم فاقد انضباط فکری و تحلیلی بوده طرز بینش آنها خلاف شرایط محیط و دنیایی که در آن زندگی میکنند؛ بار می‌آید. آیا عدم آزادی؛ مانع به کمال رسیدن انسانها و یا توسعه لازم و ضرور جو فکری و عقلانی آنها است و یا عامل سرنوشت و تقدیر؟ آیا اختیار و آزادی؛ ماده است و یا ذهن؟ راستی بازدارنده انسانها از رشد و کمال چیست؟ در باب این سوال ها به چند مورد می‌پردازم امید که درست اشاره کرده باشم .

### بی ثباتی :

جنگها که در تاریخ زیاد ترین وقت بشر صرف آنها شده ، عامل بسیار مهم بیماریهای روانی و ضعف اندیشه های پیشتازنده بوده، غارتگر هویت انسانی ، غارتگر ارزش های معنوی جامعه ، غارتگر جوانان مبتکر و مستعد ، عامل اسارت افکار و مبدل نمودن افراد به انسانهای قالبی و انعقاد بینش آنها میباشد. همین است که انسان های زیاد با مغز های جامد و خسته و چروکیده ببار آمده است. انسان یگانه موجود است که مرگ را بر زندگی ترجیح میدهد. او به انتحار دست میزند و یا بطوری معتاد میشود که با خودکشی برابر است . بدون اینکه به ریشه یابی مسئله کار داشته باشیم آشکار است که بشر در طول تاریخ این را یک افتخار دانسته تا در میدان جنگ کشته شود. همین باور هیجانی بوده که در تمام اعصار تاریخ؛ انسان های زیادی را از کارایی ذهنی و عقلانی باز داشته و انسان های قلدور

با زور و زر و فریب و تزویر جنگ را امر مقدس کرده بر سیر رشد عقلانی و آزادی های همنوعان خویش تسلط یافته اند .

صاحبان قدرت و قدرت طلبان که میدانسته اند و میدانند قدرت و اقتدار توسط نیروی جنگنده به دست می آید و حفظ میشود به این لحاظ تا که توانسته اند جریان خود جوش رشد و تکامل ذهنی و عقلانی دیگران را خاموش و آزادی های فطری زیر دستان را سلب کرده حتی تبدیل ساختن آنان را به کالبد های مرده برتر دانسته اند .

کس شاید فکر کند ؛ از اینکه من در جنگ تولد شده و با جنگ کلان شده ام این قسم اندیشه دارم . کاشکی جنگ همانقدر هنر داشته باشد که به مردمان مجال فکر کردن بدهد . جنگ دشمن فکر و عقل میباشد؛ جنگ از نیمه حیوانیت انسان سرچشمه میگیرد؛ وقتی انسان در جنگ بوده و سرگرم جنگیدن است؛ انسان نیست یک حیوان است که یا قانون جنگل را به زور خون و مرگ میخواهد بقبولاند و یا در برابر این وحشیگری ؛ مبارزه میکند . آخر کلام با وحشی؛ فقط وقتی میتوانی مقابله کنی که قانون وحشت را بدانی ؛ آدمگری و انسانیت در جنگ نه معنا دارد و نه صدق میکند . اگر مخالف محترم من جایی و نمونه برعکس را سراغ دارد؛ من بیچاره و خوانندگان مضمونم را نشان بدهد .

افغانستان که نطفه تاریخش با ضجه های مردم همیشه جنگ زده اش پرورانده شده است ؛ در حال حاضر یعنی در زمانی که عقلانیت انسانی در جهان ما بسیار ترقی هم کرده روزانه به هزاران نفر در آن با انتحار، انفجار بمب و راکت و گلوله باری های طرف های جنگ ؛ جان ها یا سلامتی خویش را از دست میدهند و دیگر ها از وحشت و دهشت هیچ مزه و بهره از زندگی خود گرفته نمیتوانند .

من صلاحیت ندارم که از چیز های پیچیده مثل نقش پاکستان و امریکا و غیره صحبت کنم ؛ هرچه هست جنگ است و افغان افغان را کشته میرود . به حدی که مطالعه کرده ام ؛ افغانستان پیش از امریکا و پاکستان هم جنگ داشته و حتی برادر های تنی و پدر و پسر با یکدیگر می جنگیده و ملت را به خاک و خون می نشانده اند . به گمانم اگر حالا امریکا و پاکستان را هم زمین قورت کند؛ باز افغانهای شجاع و سلحشور برای خود هزاران بهانه و حامی و پول دهنده برای جنگ پیدا میکنند . گمانم همان کس که گفته بود: جنگ برای افغانها یک ورزش است؛ دروغ نگفته بود .

اینقدر می بینم که نظامی داریم که سرنوشت مردمش و ارزش های انسانی جامعه به واسطه آرمانها و امیال قدرتمدارانش به قمار باخته میشود . مخالفت با حق و دفاع از باطل کار و هنر اصلی آن است ؛ نبود تفاهم و همسویی اندیشه ای و عقیدتی و اخلاقی در آن حکمفرماست و اینها همه را با صحنه های جنگ و ترور و انتحار و انفجار ضرب بزنید؛ حاصلش ثبات است یا بی ثباتی و راهگشای بی ثباتی در تارو بود کشور و در روح و جان همه مردم و هریک آنها از طفل نوزاد گرفته تا آدم کلانسال؟

همین بی ثباتی ها باعث آن شده است که انسان های جامعه ما از نگاه روحی و روانی صدمه های بزرگ را متحمل شوند . بحران قانون در کشور ما افغانستان ننتها مانع رشد و

ترقی ، بلکه باعث حفظ خشونت در تمام عرصه های زندگی ما شده است . مردمان کشور ما که با بزرگترین محرومیت ها از آزادی و حقوق بشری در طول تاریخ خود مواجه بوده اند از ارزش های انسانی در عصر امروز غیر دنگ و دهل خالی چیز زیادی بهره ندارند و نمیتوانند داشته باشند چونکه قریب همه جا جنگ و وحشت و فساد و نا انسانی حاکم است . خیلی تاسف بار است ، تا به امروز ما برای ساختار سیاسی و ترویج عدالت و آزادی نتوانستیم قانون بسازیم - از تطبیق کننده قانون و نظام قانونمدار نمی گویم- و همین طور تیری تیری منافع و امتیازات مادی ، معنوی ، اجتماعی ، سیاسی خویش را بر باد رفته می بینیم . چرا که ما " ما " نیستیم و " ما " نشده ایم . ما پارچه ها و اختلافات و دشمنی ها هستیم و به وکالت از دیگر ها ضد یکدیگر خود صف کشیده ایم . بیشتر از این من توضیح داده نمی توانم . لیکن نتیجه سکون اندیشه های بالنده و درماندن ارزش های معنوی جامعه است .

ما فعلاً با عملکرد های نابالغ و فکر های خشکیده قرون وسطایی یک حکومت رو برو میباشیم که بر سر مان نازل شده است . ما همیشه گفته ایم دستی از غیب برون آید و کاری بکند ؛ این همان دست است . چون ما " ما " نیستیم غیب ها هم کار خود را میکنند ؛ این غیب ها امریکا و پاکستان و روسیه و انگلیس و هر چیز دیگر هست و بوده میتواند ! مگر این دست غیبی ؛ دست خدا و الله نیست چرا که این ذات تنها موجودی را که تاکنون مختار کرده است ؛ همین ماستیم : انسانها . میتوانیم به مقام فرشته بالا شویم و میتوانیم سگ و تازی شکاری کس و کس هایی باشیم و میتوانیم آزاد و بی مانع خودمان را مردار کنیم . همه از طرف خدا آزاد است و خدا هیچ جا و هیچ وقت هان و نی و بکن و نکن نمیگوید . از همین خاطر افغانستان از کشورهایی است که اشتباهات و خود کامگی و جاهلیت ها در آنها در پیشنه تاریخ باعث لاش های توهین شده و گور های ناشناخته حاکمانش بوده است .

مگر این همه خاطره ها و تجربه های تلخ و ننگین برای حاکمان امروز ما هیچ درس عبرت نشده است . ما شاید بگوئیم سر بد ده بلای بد ! مگر مصیبت اینجاست که همه این حالات ؛ ذهن و روان این مردم و جوانان آنها را تباهنتر ساخته است ، و بقایای آن تا زمانی از مغزها سترده نمیشود که همه چیز از ریشه تغییر کند جای وحشیگری جنگی و جنگلی را حرمت به اصالت انسان و انسانیت بگیرد . این هم بر میگردد بر دو سوم از وجود فلج جامعه که گویی بر همه رذالت ها سرسپرده و تن داده است .

من تا جایی که مطبوعات و تلویزیون ها و سایت ها را می بینم و میخوانم یک عجب داد و فریاد است ؛ همه از امریکا و انگلیس و پاکستان و خارجی ها میگویند که هر آنچه درین وطن شده و میشود از دست آنهاست . خوب . قبول . مگر سوال است چرا بیمار شدیم ، چرا مردیم و می میریم به خاطری که میکروب است و از خارج می آید ؟

مگر؛ به عقل ناقص من، ما هم باید قبول کنیم که چل و هنر مقابله با میکروب و نجات از آنرا یاد نداریم؛ وجود مان هیچ مقاومت ندارد. اجتماع و ملت و مملکت یک وجود و یک بدن است. آیا اینکه ما بی حد و اندازه آسیب پذیر استیم مشکل کلان و مشکل اصلی نیست؟

مأیوس تان نمیکنم با این همه ضعفها و ناتوانی های فکری و عقلانی که تحت فشار و تهدید و ضربه های سرکوبگر روزگار های دور و نزدیک به وجود آمده بوده؛ در همین کشور خوشبختانه انسانهای با بینش مبتکرانه و خردمندانه خیلی عالی و مدرن هم بیار آمده و زیاد شده می روند.

مگر هر کدام ما باید متوجه بیماری های روانی، ضعف های اعصاب و بدن و اختلالات فرهنگی خود و جامعه خود باشیم و به سهم خود کار و تلاش کنیم. مقصد کدام حشر نیست گرچه درین رابطه مسایل زیاد وجود دارد؛ ولی مهمترین و رهنمودی ترین را باید ببینیم که چیست؟ حیران نشوید؛ آن کودتا و انقلاب و جنگ هستوی و انتحاری نیست؛ خود شناسی است.

### خودشناسی :

به قول معروف: (خودشناسی مقدمه خودسازی است). انسان دارای استعداد های خارق العاده میباشد؛ که نباید زیر اسارت ستم های اجتماعی نابود شود. برای کشف حقیقت وجود خود نیاز به شناخت داریم. در واقع اصل این کلمه بر میگردد، به امتیازات روحی و روانی انسان و اینکه او در چی موقعیت خانوادگی و اجتماعی و مذهبی و فرهنگی رشد کرده است. از میراث های بی ثباتی ها در کردار و سلوک افراد که جمعا جامعه و مملکت را میسازند در بالا یاد کردیم. همان طور که میدانیم فعالیت جسم وابسته به فعالیت روان میباشد.

پس شخصیت انسانها مربوط به کارکرد دماغ آنها میباشد، برای رشد و تکامل روان سالم محیط سالم و آزاد و غنی ضرورت است در مورد یافتن سرخ اینکه آیا رشد عقلانی و تعادل جسمی و روانی در ما قابل اطمینان بوده نبوده؛ باید جریان را از فردای به دنیا آمدن خود تعقیب نماییم. اخلاقیات و ارزش های معنوی در ضمیر انسان یکدم تکوین نمیابد و با کدام نوع غذا و دوا و امپول مخصوص درون دماغ و سیستم عصبی ما قرار داده شده نمیتواند.

دانشمندی میگوید: فرق انسان و حیوان خیلی کم است ولی بعضی از مردم همین فرق را هم دور میاندازند.

به نظر من اگر بی اعتنایی و ناتوانی در خود شناسی همه این (دور انداختن) نباشد؛ یک قسمت بسیار مهم آن هست.

آموزه های ذهنی، که رشد آن از یک تا هفت سالگی بسیار تند است؛ مثل سنگ تهاب هم سختی پیدا میکند و هم از نظر و تصرف اراده و کنترل انسان خارج میگردد. همین طور برخوردن امیال و غرایز طبیعی با شداید و موانع درین سالها؛ عقده ها و زخم های

روانی خطرناک ایجاد میکند. لذا بدون شناخت بد آموزی ها و ضربه برداشتن های روحی درین مرحله ؛ شاید از خود شناسی اصلاً سخن درست گفته نتوانیم و خود شناسی به این حساب آنقدر ها با نشستن و چرت زدن در باره خود هم ممکن نمیشود. در دنیای امروز طبیبان حاذق روانکاو می‌توانند خیلی به ما درین امر کمک نمایند.

خیلی از انسانها با همان تصورات ، آموزه ها ، باور ها و عقده های دوران کودکی خویش بزرگ شده اند و بزرگ میشوند . برای تعداد کمی تغییر و اصلاح طرز بینش و باورهای آنها در میان هفت و هژده سال زندگی کم و بیش میسر می‌باشد که آموزشگاه های خاص و خود مکتب جهان و جامعه درین راه تأثیر مثبت و منفی دارد.

مگر طبق گفته دانشمند بزرگ روانشناسی و انسانشناسی دکتر هلاکویی: 99 درصد انسان ها در 99 درصد تاریخ از عقل بهره نبرده اند.

به هر صورت اکنون به هدف اصلی می پردازم. مقصد اینجا از خود شناسی ؛ اصلاً خود شناسی ما مانند یک جامعه و ملت و کشور است. ما از راه خود شناسی فرد فرد هم خیلی میتوانیم درین راه پیشرفت کنیم .

مگر میگویند: جامعه اضافه تر از حاصل جمع افراد آن است. میدانیم که در جامعه ما در طول تاریخ آزادی های فردی وجود نداشته و حکومت گران رنگارنگ مان مستبد و دیکتاتور بوده اند تا جاییکه مردمان را مال و مواشی حساب میکردند. بهترین مطلوبه آنان جهل و جمود و غفلت و بیعقلی زیر دستان بوده است.

اگرچه در مسیر تاریخ یک تعداد معدود شخصیت های عالی و با ظرفیت های هوشی و عقلی بالا در کشور موجود بوده اند. اما بالعموم استعدادهای خدا دادی اکثریت انسانها ناشگفته مانده و از آن جمله در میان باورهای جاهلانه غرق بوده اند. و جامعه ما هم که تقریباً همیشه به یک انزوای عقیدتی محکوم بوده از سطح متوسط رشد عقلی و فرهنگی بشریت به بی نهایت ترین درجه منحرف گردیده و پس مان شده است. لهذا اکثریت افراد آن درک کمی هم از جریانات متغییر سرسام آور جهان نداشته و ثبات اندیشه ای و عقلانی در مورد خیر و فلاح و منافع مردم و مملکت ندارند و حتی از مفاهیم مردم و ملت و مملکت چندان چیزی برداشت نمیکنند.

در همین حال اینکه گویا مشکلات جامعه از روی خشونت و تخاصم حل میگردد؛ نشاندهنده آن است که جامعه ما از مرحله عقلانیت و چنان سطح فرهنگ دور است که ضرورت آزادی اندیشه ، تبادل نظر و دریافت راه حل های معقولانه و صلح آمیز را درک کند.

تنش های خورده فرهنگی و خورده مذهبی هم باعث انسداد بیشتر تکامل فکری شده است و در نتیجه نه تنها آزادی آموزش و پرورش ، اصلاحگری ، دیگر دوستی ، تفاهم ، ... میسر نمیشود بلکه حقوق و آزادی های فطری مردم قربانی هوا و هوس های کسانی میشود که حتا مقدسات جامعه را معامله می کنند.

درین حال ؛ خودشناسی ما به حیث ملت و کشور بمعنای درک از ضمیر آگاه و ناخودآگاه تمام افراد اقوام ، قبایل و مذاهب از یکسو و به معنای درک از تمام آنچه در طول

تاریخ بر این مردمان و اخلاف شان گذشته است، میباشد . همچنان بر رسی دقیق اثرات و پایه داری های ایدیولوژی های خام و هضم ناشده ای که در سالهای اخیر خیلی از جوانان مارا مفتون و مسموم کرده؛ مهم و اساسی است.

بسیاری ها میگویند حکومت را باید از سیطره و نفوذ این و آن گروه و قشر بیمار بیرون کرد تا مردم در فضای عدالت و محبت با قانونیت زندگی کنند. سخن من مخالفت با این حرف ها نیست؛ عرض این است که بدون خودشناسی اجتماعی ؛ چطور میتوانیم این و آن گروه و قشر بیمار تر را با قربانی و زحمت؛ سرکار نیاوریم و مثل همیشه باز به کفن کش قدیم زار نشویم!

در هر حال فراموش نکنیم فعالیت های آگاهانه انسان است که مایه استمرار بشر و پیشرفت و تکامل و تعالی تمدن های آن میباشد و اینهمه هم ناشی میگردد از تعقل و تفکر و شناخت.